

## نقد دیدگاه عمید زنجانی در کتاب «مبانی و روش‌های تفسیر قرآن»\*

محمدحسین برومند<sup>۱</sup>

حسین ابویی<sup>۲</sup>

امیر جودوی (نویسنده مسؤول)<sup>۳</sup>

بتول علوی<sup>۴</sup>

### چکیده:

کتاب «مبانی و روش‌های تفسیر قرآن» عمید زنجانی با تکیه بر دو محور: شکل کلی موضوعات در ارتباط با یکدیگر، و یکایک موضوعات به‌طور مستقل از شکل کلی، ارزیابی شده است. موضوعات مبانی تفسیر به‌طور خلاصه به ترتیب شامل: ۱- تعریف، ۲- سازماندهی، ۳- نحوه استفاده، ۴- رفع تعارض و ۵- سیر تغییرات است. عملکرد عمید زنجانی در شکل کلی بدین گونه است که تمام موضوعات را به‌طور کامل ذکر کرده، اما از نظمی منطقی پیروی ننموده است. در محور محتوایی از نقاط قوت عملکرد مؤلف می‌توان توجه به نحوه استفاده درست و غلط، رد دیدگاه موافقان، استفاده انحصاری و ارائه راهکار مناسب رفع تعارض در دو حالت اشاره کرد. گنجاندن انواع تفسیر در سازماندهی، تأثیر نحوه استفاده بر چیدمان، خلط استفاده انحصاری و غلبه‌ای یا بیشتر در یکدیگر، و انحصار فهم ناشی از تعارض میان داده‌های مبانی تفسیر به یک حالت، از جمله نقاط ضعف عملکرد وی به‌شمار می‌رود.

### کلیدواژه‌ها:

مبانی تفسیر / تفسیر اجتهادی / نقد شکلی / نقد محتوایی / عمید زنجانی

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۵، تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۶/۳.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2018.50260.1912

m.h.baroomand@yazd.ac.ir

۱- دانشیار دانشگاه یزد

habuey@yazd.ac.ir

۲- دانشیار دانشگاه یزد

amirjoudavi@yazd.ac.ir

۳- دانشیار دانشگاه یزد

b.alavi@stu.yazd.ac.ir

۴- دانشجوی دکتری دانشگاه یزد



## درآمدی بر مسأله

### طرح مسأله و فرضیه‌ها

عملکرد عمید زنجانی در زمینه مبانی تفسیر<sup>۱</sup> اجتهادی<sup>۲</sup> از نظر شکل کلی موضوعات در ارتباط با یکدیگر و یکایک موضوعات به‌طور مستقل از شکل کلی، قابلیت نقد و بررسی<sup>۳</sup> را دارد. بر اساس آنچه گفته شد، پرسش اصلی در این مقاله این است که نقاط قوت و ضعف شکلی و محتوایی کتاب «مبانی و روش‌های تفسیر قرآن»<sup>۴</sup> چیست؟ به تبع فرضیه‌های این مقاله عبارت‌اند از:

الف) نقطه قوت شکلی: توجه کامل به تمام موضوعات

ب) نقطه ضعف شکلی: نامنظم بودن موضوعات

ج) نقطه قوت محتوایی: توجه به چگونگی استفاده درست و غلط از مبانی تفسیر

د) نقطه ضعف محتوایی: خلط انواع تفسیر و انواع مبانی تفسیر

### اهمیت و ضرورت

نیاز به نگاه نقادانه در حوزه مبانی تفسیر و بازنگری در کتاب‌های نگاشته به دلیل روشمند نبودن بیش از پیش احساس می‌شود. از آنجا که کتاب «مبانی و روش‌های تفسیر قرآن» جزء اولین آثار مهم و مستقل مطالعاتی در این حیطه به‌شمار می‌رود، ضرورت این پژوهش را دوچندان نموده تا با بررسی و تحلیل آن، به اخذ نکات مثبت و فرو نهادن نکات منفی کمک کند.

در خصوص پیشینه تا کنون پژوهشی که به ارزیابی این کتاب روی آورده باشد، پدید نیامده است.<sup>۵</sup>

### مقدمه

ارزیابی کتب مبانی تفسیر از جمله کتاب «مبانی و روش‌های تفسیر قرآن»، از دو طریق انجام می‌شود:

۱- تفکر شخصی، بدین صورت که بدون توجه به عملکردهای موجود در زمینه مبانی تفسیر، شخصاً به تعیین و تشخیص موضوع مورد نظر برمی‌آید.

۲- بررسی نقادانه تمام آثار موجود.

در نهایت پس از استقصاء، دسته‌بندی و طبقه‌بندی موضوعات اصلی و فرعی، مراحل زیر بدین ترتیب توسط صاحب‌نظران طی شده است:

**الف) تعریف لغوی و اصطلاحی مبانی تفسیر:** بیشتر صاحب‌نظرانی که در صد تبیین مبانی تفسیر برآمده‌اند، نخست به تعریف آن پرداخته‌اند. از آنجا که تعریف لغوی واژگان مبنا و تفسیر کارگشا نبوده، به تعریف اصطلاحی روی آورده و شرایط مورد نظر خود را بر آن حمل نموده‌اند.

**ب) چیدمان انواع مبانی تفسیر:** آنچه مؤلفان را وادار به تعیین شرایط کرده، این بوده تا سایر موارد مربوط به تفسیرشناسی از دور خارج شود و بررسی‌ها حول انواع مبانی تفسیر متمرکز گردد؛ چرا که انواع مبانی تفسیر در مقایسه با یکدیگر دارای ارزش‌های متفاوتی هستند. به تعبیر دیگر، در این مرحله باید انواع مبانی تفسیر دسته‌بندی و طبقه‌بندی شوند.

**ج) تمایز در چگونگی استفاده از مبانی تفسیر:** بعد از ذکر دو مرحله بالا، نوبت به تعیین درست و غلط انواع مبانی تفسیر می‌رسد. مؤلفان می‌بایست فرق بین این دو حالت را درک نموده باشند. گرچه در عمل نتوانسته‌اند میان نحوه استفاده درست از غلط تفکیک ایجاد کنند.

**د) تلاش برای رفع تعارض میان داده‌های مبانی تفسیر:** پس از چگونگی کاربرد انواع مبانی تفسیر، مسأله مهم تعارض میان داده‌های مبانی تفسیر مطرح می‌شود. در مرحله چهارم راهکارهای حل تعارض میان داده‌های مبانی تفسیر تبیین می‌شود. نکته قابل توجه این است که صاحب‌نظرانی که به این مرحله پرداخته‌اند، غالباً آن را به‌طور جداگانه مطرح نکرده‌اند و آن را در ضمن سایر مراحل و به‌طور خیلی مختصر و موجز بیان نموده‌اند.

**ه) سیر تغییرات مبانی تفسیر:** در مرحله پایانی باید دید در طول زمان چه تغییراتی برای مبانی تفسیر به‌وجود آمده و چه عواملی در شکل‌گیری آن تأثیر داشته است.



با توجه به مطالب بالا، پنج موضوع اساسی برای مبانی تفسیر پیش‌بینی می‌گردد:  
۱- تعریف مبانی تفسیر، ۲- سازماندهی مبانی تفسیر، ۳- نحوه استفاده از مبانی تفسیر، ۴- رفع تعارض میان داده‌های مبانی تفسیر، ۵- سیر تغییرات مبانی تفسیر.

### بررسی تطبیقی آراء و روش‌های عمید زنجانی

شناسایی آرای عمید زنجانی بر دو محور اصلی سامان یافته است: ۱- شکل کلی موضوعات در ارتباط با یکدیگر، ۲- یکایک موضوعات به‌طور مستقل از شکل کلی.

در شکل کلی با استفاده از فرضیه جامع، سیر منطقی ارتباط موضوعات با یکدیگر بررسی می‌شود. در این محور صحت و سقم محتوای مطالب مطرح نبوده و به دلیل احاطه یافتن بر کل عملکرد مؤلف و غرق نشدن در جزئیات مطالب حائز اهمیت است؛ زیرا اساسی‌ترین معایب یک نوشته به شکل کلی آن برگشت دارد (برومند، ۱۳۸۴: ص ۴۷). شکل ایده‌آل بدین صورت است که همه موضوعات کامل بیان شود و دارای نظم منطقی باشد.

گرچه در محور دوم هر یک از موضوعات به‌طور مستقل مورد ارزیابی قرار می‌گیرند، ولی باز هم همین شیوه در مقیاس کوچک‌تر حکومت دارد؛ یعنی در آنجا نیز هر یک از اجزا برای خود کلیتی دارد و لازم است در ترتیب منطقی معیارهای اساسی آن دقت شود و از رهگذر مقایسه آنچه هست با آنچه باید باشد، ارزش مطلب شناخته شود (همان).

متن اولیه کتاب «مبانی و روش‌های تفسیر قرآن» به ادعای خود مؤلف، قدمتی پنجاه و اندی ساله دارد و در سال ۱۳۴۲ شمسی نگارش شده است. او کوشیده است انواع مبانی تفسیر، ذکر دلایل هر نوع و مطالعه دقیق این دلایل و ارائه طرح ایده‌آل را موضوع پژوهش خود قرار دهد. عمید اهمیت کتاب را از یک سو در پیدایش مبانی تفسیری مختلف، و از سوی دیگر در وجود محکقات قرآنی، اختلاف در فهم معانی آیات، امر به تدبر در قرآن، پرهیز از گفتار به غیر علم، ارجاع تبیین و تفسیر به پیامبر ﷺ، و نیاز به هر نوع شناختی به طریق ویژه خود

قلمداد نموده است. سخن او در مورد مبانی تفسیر حاکی از آن است که با وجود ضرورت‌های یادشده، کمتر به این موضوع پرداخته شده و حتی کسانی که پیرامون این موضوع بحث نموده‌اند، به‌گونه‌ای مختصر و استطرادی از کنار آن گذشته و بین مبانی تفسیر و سلیقه‌ها و رویکردهای تفسیری خلط کرده‌اند (عمید، ۱۳۸۷: ص ۴-۵). اکنون باید دید او در این باره تا چه اندازه موفق عمل کرده است.

### محور اول: شناسایی شکل کلی موضوعات در ارتباط با یکدیگر

#### الف) نقطه قوت: توجه به تمام موضوعات

از محسنات کار عمید این است که موضوعات ذکرشده در کتابش بی‌کم‌وکاست با موضوعات پنج‌گانه مبانی تفسیر مطابقت دارد. او سخن خود را ابتدا (فصل نخست) با سیر تغییرات آغاز می‌کند (همان، ص ۵۳-۱۰۵). بعد درباره تعریف و سازماندهی (فصل چهارم) مبانی تفسیر اظهار نظر می‌نماید (همان، ص ۲۱۵-۲۱۶). سرانجام (فصل پنجم تا یازدهم) با شرح و توضیح مفصل درباره نحوه استفاده از مبانی تفسیر، کتاب خود را به پایان می‌برد (همان، ص ۲۱۸-۴۲۰). در ضمن مباحث موضوع سوم، به موضوع رفع تعارض نیز اشاره می‌کند (همان، ص ۲۵۹).

#### ب) نقاط ضعف

##### ۱. عرضه نامنظم موضوعات

عمید کتاب خود را در دوازده فصل سامان داده که اگر از زیادت مباحث صرف نظر شود، ترتیب موضوعات اصلی مبانی تفسیر این گونه است: سیر تغییرات، تعریف، سازماندهی، نحوه استفاده و رفع تعارض. البته رفع تعارض را در موضوع سوم وارد نموده است.

مناسب بود که وی موضوع سیر تغییرات را پس از رفع تعارض جای می‌داد تا نظم میان موضوعات رعایت شود. البته در مواردی عمید به موضوعات مطرح‌شده مانند دوم و سوم برگشت داشته که به رعایت ترتیب موضوعات اساسی خدشه‌ای وارد نمی‌کند. برای نمونه آنچه در فصل چهارم درباره تقسیم‌بندی روش‌های تفسیری، منابع تفسیر و



مذاهب و مناهج تفسیری آورده، جزئی از مبحث سازماندهی است که در محل مناسب مورد بحث قرار نگرفته است (همان، صص ۲۰۶-۲۰۷، ۲۰۹ و ۲۱۴-۲۱۵). همچنین پراکندگی زیرمجموعه‌های موضوع سوم به خوبی مشهود است؛ چرا که عمید در مقدمه کتاب درباره بعضی از مباحث موضوع سوم، مانند گرایش علمی سخن می‌گوید (همان، صص ۲۳-۲۵). در فصل سوم دوباره به بعضی از زیرمجموعه‌های موضوع سوم رجوع می‌کند<sup>۶</sup> (همان، صص ۱۹۱-۱۹۸). آن‌گاه در فصل آخر بار دیگر به برخی از مباحث موضوع سوم چون ارزش نصوص تفسیری، اسرائیلیات، نسخ با خبر، تخصیص عمومات قرآن، ملازمه بین نسخ و تخصیص و تفسیر علمی و سیاسی روی می‌آورد (همان، صص ۴۰۹-۴۱۴ و ۴۱۶-۴۱۸).

گرچه مؤلف هر پنج موضوع را در نظر داشته، ولی نشان‌دهنده این است که نتوانسته چینش کاملاً منظمی در مقایسه با فرضیه جامع برای موضوعات اساسی ترسیم نماید و هر یک از موضوعات را در محل مناسب خود جای دهد.

## ۲. خلط موضوعات اساسی

عمید از میان موضوعات، رفع تعارض را در لابه‌لای موضوع سوم گنجانده و آن را به‌طور جداگانه ذکر نکرده است. در حالی که جداسازی موضوعات اساسی بر دقت و ظرافت چینش می‌افزاید (همان، صص ۲۵۹-۲۶۰).

## ۳. طرح موضوعات اضافی

برخی از مباحث این کتاب اضافه بر نیاز است که هیچ نقشی در موضوعات مبانی تفسیر ندارد. مطلبی چون «ضرورت شناخت قرآن» به قرآن تعلق دارد، نه تفسیر (همان، صص ۳۳-۴۲). ذکر توضیحات مفصل در مورد تأویل، تنزیل، تطبیق و ترجمه لازم نیست (همان، صص ۱۱۴-۱۶۱) و فقط موردی که با تفسیر سنجیده شده، قابل پذیرش است که در مقدمه گنجانده می‌شود (همان، صص ۱۳۹-۱۴۰ و ۱۵۲-۱۵۳). «مشکلات ترجمه قرآن» و «قرآن به‌مثابه یک متن زبانی» به ترتیب از مباحث علوم قرآن و هرمنوتیک محسوب می‌شوند و ارتباطی با مبانی تفسیر ندارند (همان، صص ۱۱-۱۵). تفسیر موضوعی، علل اختلاف در تفسیر و علل پیدایش آن،

دیدگاه علمای اظهر در مورد شیوه تفسیر، قواعد تفسیر، شمولیت تفسیر به‌رأی، تفسیر ممدوح و مذموم، تفسیر به‌رأی ممدوح و اسلوب تفسیری، از جمله مطالب اضافه‌ای است که با دقت در آنها درمی‌یابیم که به سایر موضوعات تفسیرشناسی<sup>۷</sup> باز می‌گردد (همان، صص ۲۷، ۱۶۳-۱۸۷، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۳ و ۴۱۸).

### ج) ارزیابی عملکرد مؤلف در شکل کلی

برای نشان دادن عملکرد شکلی عمید، جدولی با ذکر این توضیحات عرضه می‌شود: مواردی که دارای علامت (+) است، نشانه انجام و علامت (-) نشانه عدم انجام است.

تعریف	سازماندهی	نحوه استفاده	رفع تعارض	سیر تغییرات	اضافات اساسی	جابه‌جایی	پراکندگی، خلط یا تکرار موضوعات
+	+	+	+	+	-	+	+

### محور دوم: شناسایی یکایک موضوعات به‌طور مستقل از شکل کلی

#### نخست: تعریف مبانی تفسیر

برای اینکه بتوان تعریفی جامع و مانع از مبانی تفسیر به‌دست آورد و تعاریف صاحب‌نظران را بر اساس آن سنجید، ابتدا باید انواع مبانی تفسیر شناسایی شود و بر اساس آن، به معیارهای مؤثر در تعریف دست یافت و سپس اقدام به تعریف نمود. با توجه به آنچه گفته شد، تعریف ایده‌آل مبانی تفسیر بدین گونه است: بخشی از تفسیرشناسی است که مفسر با تکیه بر آنها و با توجه به موضوع هر آیه به تفسیر می‌پردازد و راه دستیابی به مقاصد قرآن را در استفاده کامل و منظم از این مستندات می‌داند.

اکنون سراغ تعریف عمید رفته و به مقایسه آنچه هست با آنچه باید باشد، می‌پردازیم. او در تعریف مبانی تفسیر می‌گوید: «مبنا و روش تفسیری عبارت از مستند یا مستنداتی است که مفسر بر اساس آن کلامی را که خود ساخته و پرداخته است، به‌عنوان تفسیر کلام خدا و معنی و مقصود آیات الهی قلمداد می‌کند و تنها راه دستیابی کامل به مقاصد قرآن را منحصرأ همان مستند یا مستندات می‌شمارد و



دیگر مبانی و روش‌ها را تخطئه می‌کند و آنها را برای رسیدن به همه مفاهیم و مقاصد قرآن کافی نمی‌داند.» (همان، ص ۲۱۵).

از آنجا که تعریف از نظر منطق می‌بایست دارای جنس و فصل باشد، مؤلف از نظر فصل، یعنی کاربرد واژه «مستند» موفق عمل کرده است. هرچند عمید به ویژگی کامل بودن تصریح کرده، اما بر استفاده انحصاری از یک مبنا و تخطئه سایر مبانی نیز سخن رانده که در عمل، مغایر با ویژگی کامل بودن است. همچنین سخنی از جنس تعریف به چشم نمی‌خورد و از این حیث ناکارآمد است؛ زیرا بدون در نظر گرفتن اینکه مبانی تفسیر جزء چه مطالعاتی به‌شمار آمده و از سنخ چه موضوعاتی است، اقدام به تعریف شده است.

### دوم: سازماندهی مبانی تفسیر

انواع مبانی تفسیر به ترتیب عبارت‌اند از: ۱- نقل، ۲- عقل.

نقل بر عقل مقدم است؛ چون نقل ثمره معصوم علیه السلام و عقل ثمره غیر معصوم است. «منظور از مبنای نقل، یعنی هر آنچه در تفسیر از معصوم علیهم السلام رسیده است. این مبنا به دلیل اشتراک زیرمجموعه‌های خود در وحیانی بودن و افتراق آنها در همه عصری و همه نسلی یا اختصاص داشتن به یک عصر و نسل به دو زیرمجموعه تقسیم می‌شود: الف- قرآن و ب- سنت.

منظور از مبنای عقل، یعنی هر آنچه در تفسیر از غیر معصوم رسیده است، به تعبیر دیگر، اظهار نظرها و مغزسوزی‌های غیر معصوم در تفسیر قرآن، مبنای عقل نامیده می‌شود.» (جوودی و برومند، ۱۳۹۰: ص ۳۲).

غیر معصوم از دو راه به شناخت دست پیدا می‌کند: الف- قلب، ب- مغز و اندیشه. بدین روی می‌توان علوم غیر معصوم را به دو دسته ذوقی و غیر ذوقی تقسیم نمود. در غیر ذوقی عملکرد ذهن در وصول به نتیجه از دو طریق قیاس و استقرا صورت می‌پذیرد (همان، ص ۳۳)، ازاین‌رو علوم استدلالی مقدم بر علوم تجربی و علوم اجتماعی است؛ زیرا علوم استدلالی بر پایه قیاس شکل می‌گیرد و هدف آن، عرضه تفسیری عام است (برومند و جوودی، ۱۳۸۵: ص ۳۰۴)، اما علوم



تجربی و علوم اجتماعی بر پایه استقرا شکل می‌گیرند (همان). در سایر علوم هم علم قیاسی از علم استقرایی برتر است؛ چون در قیاس از کلی به سمت جزئی سوق داده می‌شود و در استقرا از جزئی به کلی (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۱: ص ۷۶).

در علوم استدلالی، گرایش اصولی - فقهی در مرتبه اول واقع می‌شود؛ چون از مبنای نقل نسبت به گرایش‌های کلامی و فلسفی، بیشتر استفاده می‌کند. علم کلام به‌نوعی نسبت به فلسفه به معصوم نزدیک‌تر و مرتبط‌تر است و علوم عرفانی، ادبی، علمی و اجتماعی در مقایسه با یکدیگر، در فاصله دورتری از علم معصوم قرار دارند (جوادی و برومند، ۱۳۹۰: ص ۱۱۴). در جنبه ذوقی، عرفان (نظری) در ابتدا و بعد از علوم استدلالی قرار می‌گیرد؛ زیرا عرفان هرچند مبتنی بر دریافت قلبی است، اما هنگام انتقال آن را در قالب استدلال می‌ریزد و به زبان فلسفی نزدیک می‌شود. ادبیات به دلیل توصیف حالات نفسانی و عواطف و خاطرات و آرزوها و تمایلات در جایگاه دوم واقع می‌شود (برومند و جوادی، ۱۳۸۵: ص ۳۰۵).

حالت ایده‌آل تقسیم‌بندی انواع مبانی تفسیر بدین صورت است:

۱- نقل: الف- قرآن، ب- سنت. ۲- عقل یا گرایش‌ها: الف- استدلالی: اصولی - فقهی، کلامی و فلسفی، ب- ذوقی: عرفانی و ادبی، ج- علمی - تجربی، د- تاریخی - اجتماعی (جوادی و برومند، ۱۳۹۰: ص ۳۳).

از انواع مبانی تفسیر باید به‌صورت کامل و منظم بهره برد و کاربرد ناقص و نامنظم این مبانی قابل پذیرش نیست.

عمید بعد از بیان تقسیم‌بندی صغیر، گلدزیهر و جویی، و دقیق نبودن این تقسیم‌بندی‌ها، انواع مبانی تفسیر خود را عرضه می‌کند. از دید او یک تقسیم‌بندی عقلی و حصری در این باره نمی‌توان ارائه کرد، از این رو آن را استقرایی لحاظ نموده که قابل افزایش در طول زمان است: ۱- تفسیر نقلی یا تفسیر به‌مأثور، ۲- تفسیر به‌رای، ۳- هرمنوتیک، ۴- تفسیر رمزی، ۵- تفسیر اشاری، ۶- تفسیر شهودی، ۷- تفسیر اجتهادی یا عقلی، ۸- تفسیر قرآن به قرآن، ۹- تفسیر جامع بر اساس کتاب، سنت (عترت)، اجماع و عقل (عمید، ۱۳۸۷: صص ۲۱۶ و ۳۲۷).

عمید در این مرحله دارای عملکرد ضعیفی است که عبارت‌اند از:



### ۱. نقص و بی‌نظمی انواع مبانی تفسیر

ایشان از یک سو انواع مبانی تفسیر را به‌طور کامل ذکر نکرده است؛ به‌عنوان مثال گرایش‌های فلسفی، ادبی و تاریخی در تقسیم‌بندی او به چشم نمی‌خورد. گرچه از گرایش‌های اصولی، کلامی، علمی و اجتماعی سخن می‌راند، ولی سعی می‌کند آنها را از سازماندهی مد نظر خود خارج کند (همان، صص ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۴ و ۴۱۷).

از سوی دیگر انواع مبانی تفسیر را بدون ترتیب و نظم خاصی ارائه داده است؛ مانند اینکه مبنای قرآن را در مرتبه ششم جای داده، در صورتی که در مرتبه نخست قرار می‌گیرد. گرایش عرفانی را قبل از مبنای قرآن قرار داده، در حالی که بعد از مبنای نقل و گرایش استدلالی نشانده می‌شود.

لزومی ندارد رمز، اشاره و شهود هر یک به‌عنوان نوعی مستقل بیان شوند، بلکه قابل انحلال در عنوان گرایش عرفانی می‌شوند. هنگام نحوه استفاده می‌توان شعبه‌هایی چند برای گرایش عرفانی لحاظ کرد.

### ۲. طرح مباحث غیر مرتبط

با نگاهی به انواع مبانی تفسیر عمید، درمی‌یابیم برخی اصلاً جزء سازماندهی محسوب نمی‌گردد. یکی از این موارد، هرمنوتیک است که مؤلف ذیل این مبحث درباره فهم و زبان قرآن صحبت کرده است. این موضوع متعلق به حوزه فهم‌شناسی یا فلسفه فهم قرآن است و ارتباطی به حوزه تفسیرشناسی ندارد. مورد دیگر تفسیر به‌رأی معروفی است که در واقع همان ارزیابی تفاسیر و نقش آن به‌عنوان ملاک و معیار تشخیص تفسیر درست از غلط است، بدین جهت مطرح کردن آن در انواع مبانی تفسیر صحیح نیست؛ چرا که سنخ بحث از مقوله دیگری است و مربوط به یکی از موضوعات داخلی تفسیرشناسی است.

### ۳. خلط دو مبحث انواع تفسیر و انواع مبانی تفسیر

به اعتقاد عمید، انواع مختلفی که قابل جمع در مستندات تفسیر باشد، مبنای تفسیری اطلاق نمی‌گردد؛ «ممکن است در شیوه تفسیر فقهی، کلامی، فلسفی، علمی و حتی تفسیر صوفیانه از یک مبنا استفاده شده باشد. در این صورت به هیچ کدام از

این شیوه‌ها مبنا و روش تفسیری تلقی نمی‌گردد» (همان، ص ۲۱۵-۲۱۶). همو در پیشگفتار کتاب این مبحث را تشریح می‌کند: «به‌رغم تأکید فراوان در مقدمه کتاب بر تفاوت آشکار شیوه‌ها و رویکردهای تفسیری با مبانی و روش‌های تفسیری، هنوز هم مشاهده می‌شود که حتی برخی از نویسندگان نیز این دو را یکسان تلقی می‌کنند. مثال ساده برای تبیین این تفاوت، شیوه‌ها و رویکردهای مختلف مفسران در زمینه‌های مختلف تفاسیر فقهی، کلامی، فلسفی، تاریخی، اجتماعی، علمی و نظایر آنهاست. این تفاسیر در عین مشخص بودن رویکرد مفسرانشان به لحاظ مبنای تفسیری هر کدام از این رویکردها می‌تواند بر اساس یکی از مبانی مورد بحث در کتاب باشد (فرضاً بر مبنای تفسیر به مآثور یا تفسیر اجتهادی)» (همان، ص ۶). و ادامه می‌دهد: «اصولاً گرایش مفسر به مباحث فقهی یا کلامی قرآن در روش تفسیر و متولوژی آن اثرگذار نیست، به‌طوری که گرایش فقهی در تفسیر ممکن است بر مبنای تفسیر عقلی و گرایش کلامی و فلسفی بر اساس تفسیر به مآثور باشد. اگر تجمیع مبانی در روش‌های تفسیری در دو روش نقلی و عقلی قابل قبول باشد، باید اذعان نمود که عملاً مفسران نقلی ناگزیر از بهره‌گیری عقل و مفسران عقلی به‌نوعی تفسیرشان آمیخته با نقل است.» (همان، ص ۶).

منظور عمید این است که اگر فرض شود تفسیری فقط روایات کلامی معصوم علیه‌السلام را بدون هیچ‌گونه اظهار نظری جمع‌آوری کند، در این صورت به آن گرایش کلامی مبتنی بر اجتهاد اطلاق نمی‌شود؛ زیرا تنها به نقل اکتفا نموده و در این باره از اجتهاد خودداری کرده است.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، توجه مؤلف به سمت انواع تفسیر، یعنی تقلیدی و اجتهادی معطوف است، از این‌رو نتوانسته میان انواع تفسیر و انواع مبانی تفسیر تفاوتی قائل شود و این دو موضوع را درهم آمیخته و هنگام چیدمان انواع مبانی تفسیر نیز به این اشتباه دچار شده است. مثلاً در مورد تفسیر نقلی می‌گوید: «عده‌ای بر آن شدند تا در فهم و بیان معانی و مقاصد قرآن، روش «تفسیر نقلی» را اتخاذ نموده، اعمال فکر و رأی و اجتهاد شخصی را در استخراج مفاهیم قرآنی، تحت عنوان «تفسیر به رأی» ممنوع تلقی کنند و سرانجام، کار این احتیاط افراطی به



جایی رسید که جمعی از مفسران به پیروی از این روش، قرآن را کتابی سر بسته و مبهم شمردند و تنها کلید فهم آن را سماع و اخبار وارد شده از سرچشمه وحی دانستند. (همان، ص ۲۲۰). سپس دلایل اخباری‌ها را برمی‌شمرد که مدعی‌اند تفسیر نقلی و غیر اجتهادی شرط لازم و کافی برای تفسیر است (همان، ص ۲۲۱-۲۳۵).

گرچه او در مورد تفسیر اجتهادی اظهار می‌دارد: «روش تفسیر اجتهادی، اعتماد به تدبر و عقل را توأم با تقید به روایات تفسیری، مورد استفاده قرار می‌دهد»، اما در عمل دلایلی را که برای اثبات صحت و حجیت تفسیر اجتهادی چون قرآن، روایت، عقل، سیره عقلا و روش و بنای عقلا به کار می‌برد، در واقع همان دلایل اجتهاد در تفسیر قرآن است (همان، ص ۳۳۱-۳۵۴).

#### ۴. تأثیر چگونگی استفاده از مبانی تفسیر بر چیدمان

پیش‌تر بیان شد که چیدمان مبانی تفسیر بر اساس دو نوع نحوه دریافت علم و سه قسم راه وصول شکل می‌گیرد. عمید پس از برشمردن گرایش‌های ادبی، کلامی، فلسفی، علمی، عرفانی، فقهی و اجتماعی که هر یک قرآن را از زوایای خاص مورد مطالعه قرار داده‌اند، تصریح نموده که مقصودش از مبانی تفسیر این گونه سلیقه‌های تفسیری نیست، به دلیل اینکه اختلاف آنها اصولی نیست، با کیفیت و طریق استخراج و کشف معانی و مقاصد قرآن مرتبط نیست و از موضوع بحث بیرون است؛ «اگر مفسر در کیفیت و طریق کشف و تفسیر معانی قرآن، روشی صحیح و مبنایی درست داشته، از کنجروی و انحراف به دور باشد، اهتمام وی به یک جهت از معارف قرآنی و انصراف او از سایر جنبه‌های آن، اشکالی نخواهد داشت؛ چنان‌که نمونه آن را در بیشتر تفاسیر گفته شده در مورد آیات مربوط به احکام فقهی، می‌توان مشاهده نمود.» (همان، ص ۲۰۴).

به‌عنوان نمونه عمید گرچه علوم تجربی و علوم اجتماعی را جزء گرایش‌ها قرار می‌دهد، ولی در ردیف مبانی تفسیری خویش به حساب نمی‌آورد؛ «چنین گرایش‌های تفسیری را نمی‌توان در ردیف مبانی دیگر مورد بحث قرار داد. اگر ورای مبانی و روش‌های تفسیری انگیزه‌ای برای بحث و بررسی در زمینه علل گرایش و رویکردهای تفسیری وجود داشته باشد و برای تحقیق علل این رویکردها

نتایج سودمندی متصور باشد، می‌توان این دو رویکرد را در ردیف گرایش‌های دیگری چون گرایش فقهی، عرفانی، کلامی، جامعه‌شناختی، اخلاقی و تربیتی مورد بررسی قرار داد.» (همان، ص ۴۱۹).

بنابراین وی به دنبال مواردی است که به‌طور اصولی در چگونگی کشف معانی و مقاصد آیات دخالت داشته و اساس و زیربنای استخراج مفاهیم قرآنی قرار گیرد. اینکه هر مبنای تفسیری را به دو قضیه کشف مقاصد قرآن با تکیه بر مبنای مورد نظر و ممنوع و نارسایی هر مبنایی غیر از مبنای مورد نظر منتهی نموده، خبر از یک چیز می‌دهد، و آن اینکه مؤلف تمام توجهش در تنظیم و آرایش انواع مبانی تفسیر معطوف به موضوع سوم است و نتوانسته دو موضوع سازماندهی و نحوه استفاده را از یکدیگر تفکیک نماید. به همین سبب تفسیر جامع یا به عبارتی طرح ایده‌آلش را در سازماندهی ذکر نموده و برخی از گرایش‌های تفسیری را نادیده گرفته است.

### سوم: چگونگی استفاده از مبانی تفسیر

درباره چگونگی استفاده از مبانی تفسیر دو نوع نگاه وجود دارد: الف) استفاده درست، ب) استفاده غلط.

نحوه استفاده درست از انواع مبانی تفسیر بدین گونه است که نقل و عقل باید همواره هر دو با هم به‌صورت مرتب و همگانی باشند تا تفسیر صحیح از آیه به‌وجود آید. بسته به موضوع یا موضوعات آیه، گاهی نقل و گاهی عقل مفید واقع می‌شود و گاهی نیز هر دو. البته ممکن است بیشتر و به‌صورت غلبه‌ای از یک مبنا در تفسیر استفاده شود. اما اگر مبنایی به‌صورت مستقل و منحصرأ به‌کار رود، یعنی شرط لازم و کافی در تفسیر تلقی شود، همان استفاده غلط از انواع مبانی تفسیر محسوب می‌شود. این نوع دارای حالات و شقوق گوناگونی است؛ مانند اینکه مفسری در تفسیر فقط از نقل یا عقل یا از یک‌یک زیرمجموعه‌های نقل و عقل یا از چندین مورد آن بهره‌برد. البته برخی از این شقوق تا کنون به منصفه ظهور نرسیده است.

تفاوت دو موضوع سازماندهی و نحوه استفاده از مبانی تفسیر در این است که در سازماندهی نخست به گردآوری، استقصا و شمارش انواع مبانی تفسیر پرداخته می‌شود و پس از آن، به حذف و ادغام انواع مبانی تفسیر روی آورده می‌شود؛ زیرا



ممکن است بعضی از موارد از حیثه انواع خارج و یا قابل ادغام در یکدیگر باشند. پس از اینکه کار دسته‌بندی انجام شد، رابطه انواع با یکدیگر سنجیده می‌شود و مقدم و مؤخر بودن هر یک تعیین می‌گردد. از این رو بحث تقدم و تأخر یا اولویت انواع مبانی تفسیر مطرح می‌شود. مفسر مجبور است ابتدا به نقل مراجعه کند و در این رجوع، در استفاده داخلی، قرآن در درجه اول قرار می‌گیرد و سنت در درجه دوم. در استفاده داخلی از عقل، گرایش استدلالی در درجه اول، بعد گرایش ذوقی، پس از آن گرایش علمی-تجربی و در آخر، گرایش تاریخی-اجتماعی قرار می‌گیرد (جوادی و برومند، ۱۳۹۰: ص ۱۱۴). در نحوه استفاده درست و غلط، کامل و منظم بودن یا ناقص و نامنظم بودن مطرح می‌شود. در استفاده درست از همه انواع مبانی تفسیر باید به‌طور کامل و منظم بهره برد، در حالی که در استفاده انحصاری، یک یا چندین نوع بدون نظر گرفتن سایر انواع سود برده می‌شود.

### نقاط قوت

#### الف) توجه به چگونگی استفاده درست و غلط مبانی تفسیر

عمید معتقد است هر مبانی تفسیری به دو قضیه منطقی منتهی می‌گردد: الف- قرآن را به استناد مبانی مورد نظر تفسیر نمود. ب- هر نوع روش و مبنایی غیر از مبانی مورد نظر برای دستیابی به مفاهیم قرآن، ممنوع و نارساست، مفاد و نتیجه آن غیرقابل استناد به قرآن است و یا برای رسیدن به جامعیت قرآن کافی نیست (عمید، ۱۳۸۷: ص ۲۱۵).

با توجه به این دو قضیه، مؤلف کوشیده تا دیدگاه کسانی را که فقط از یک نوع یا کل انواع مبانی در تفسیر سوده برده‌اند، نشان دهد. توضیحاتی که (مبحث تفسیر رمزی) در رابطه با باطنیه و تفسیر آنها و تفسیر الهدایة و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن (مبحث تفسیر قرآن به قرآن) ارائه می‌دهد، دلالت بر استفاده انحصاری یا غلط دارد که به خوبی از عهده بیان آن برآمده است. تفسیر قرآن بر اساس کتاب، سنت، عترت و عقل، در واقع همان نحوه استفاده درست از مبانی تفسیر و طرح ایده‌آل بنا بر تصور عمید در این باره است. او در توضیح طرح ایده‌آل خود می‌گوید: «صحیح‌ترین و جامع‌ترین روشی که هر مفسر می‌تواند با پیروی از آن به

درک حداکثر معارف و علوم قرآن نایل گردد، روشی است که بر اساس استفاده هر چه بیشتر از امکانات سه‌گانه «قدرت تفکر و تدبر، مقدمات علمی تفسیر و ارتباط با مجاری وحی» استوار باشد» (همان، ص ۳۸۷). و می‌گوید: «روش و مبنای متکی بر اصول سه‌گانه فوق را نباید یک روش جدید در تفسیر قرآن به حساب آورد، بلکه در حقیقت باید آن را به‌عنوان راه متوسط و جامعی نسبت به دو روش «تفسیر اجتهادی» و «تفسیر قرآن با قرآن» و حاصل آن دو به اضافه اهتمام بیشتر به ارزش تفسیری سنت به‌شمار آورد.» (همان).

گرچه پیش از این عمید در تقسیم‌بندی مبانی تفسیر، تفسیر جامع خود را بر اساس ادله چهارگانه کتاب، سنت (عترت)، اجماع و عقل بنا نهاده بود، ولی از میان ادله مذکور، از اجماع چون کاشف از قول معصوم علیه السلام بوده، صرف نظر کرده و آن را منحل در سنت نموده است. به دلیل اینکه اهل تسنن دیدگاه‌های صحابه و تابعان را جزء سنت تلقی کرده‌اند، وی با آوردن نام عترت در کنار سنت، می‌خواهد نشان دهد که در شیعه روایات اهل بیت علیهم السلام مانند روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، معتبر و ملحق به آن است.

#### ب) رد دیدگاه موافقان استفاده انحصاری از مبانی تفسیر

عمید در صدد برآمده دیدگاه کسانی را که استفاده از یک نوع را در تفسیر شرط لازم و کافی به حساب می‌آورند، رد نماید. در تشریح دیدگاه موافقان مبنای قرآن اذعان می‌کند که آنها معتقدند قرآن در دلالت خود مستقل است و نیازی به غیر خود ندارد. وی دلایل این گروه را در چهار مورد بیان می‌کند:

- ۱- قرآن نور است و برای هدایت عموم آمده، تبیان لکل شیء و لسان مبین است، پس نیازی به غیر ندارد. ۲- روایت‌ها در سطح عمده جعلی و فاقد صلاحیت لازم است. ۳- قرآن وحدت، اهداف و مقاصد آیات را بیان می‌کند و کوچک‌ترین اختلاف را از خود نفی می‌کند، پس قرینه‌ای بهتر از خود آیات برای توضیح آیات دیگر وجود ندارد. ۴- وجود تذکرات مکرر و تکرار پاره‌ای از مطالب اساسی و اسلوب‌های مختلف در آیات متعدد برای تبیین بسیاری از آیات کمک مؤثری است.



سپس تفاسیر مربوط به مبنای قرآن را از نظر استفاده از سنت به دو دسته تقسیم می‌کند: ۱- استفاده از مبنای قرآن و نفی احتیاج به سنت. ۲- استفاده از مبنای قرآن و مبنای سنت (همان، ۳۶۱-۳۶۳).

وی ابوزید الدمهوری را از موافقان دسته اول و علامه طباطبایی را از موافقان دسته دوم قلمداد نموده است (همان، ص ۳۶۲). در این تقسیم‌بندی نه تنها سنت، بلکه گرایش‌ها هم باید ذکر می‌شد؛ چرا که موافقان این مبنا بر استقلال قرآن و بی-نیازی از سنت و گرایش‌ها اصرار می‌ورزند. مؤلف در این رابطه ناقص عمل کرده و مبنای عقل را در تقسیم‌بندی وارد نکرده است.

عمید در گرایش عرفانی از گروهی به نام باطنیه نام می‌برد که ظواهر قرآن را کاملاً بی‌اعتبار تلقی کرده و مقصود حقیقی تفسیر را در باطن آن می‌یابند و به آیه سیزدهم سوره حدید جهت تأیید دیدگاهشان استناد می‌کنند. به اعتقاد وی، باطنیه ظواهر عبادات را رموزی از یک سلسله مطالب و اسرار دقیق قلمداد می‌کنند و منظور از نماز، روزه، زکات، حج، مسجدالحرام و مشعرالحرام را شخص معینی می‌دانند که نشان‌دهنده انکار ظواهر عبادات از سوی آنهاست (همان، ص ۳۲۰).

وی در نقد دیدگاه طرفداران مبنای قرآن قائل به این است که با این مبنا فهم تمام آیات میسر نیست و همه بواطن آیات قابل کشف و تفسیر نیست (همان، ص ۳۸۱). از نظر او، با مراعات موازین و قواعد مقرر در علم حدیث، می‌توان روایات صحیح را از سقیم تشخیص داد، بنابراین همه احادیث را جعلی دانستن - حتی احادیث متواتر - نوعی افراط در اظهار نظر است (همان، ص ۳۶۳).

درست است که قرآن نور است، اما اینجا بحث بر سر مخاطب است. مخاطبان از نظر فهم در درجات متفاوتی قرار دارند. در استفاده از مبنای قرآن باید بین معصوم عليه السلام و غیر معصوم تفاوت قائل شد.

همچنین عمید عملکرد باطنیه را از حوزه تفسیر خارج کرده و به حوزه تأویل مرتبط می‌سازد؛ زیرا به نظر او، باطنیه به طریق اشاره و کنایه درباره آیات سخن گفته‌اند و جهات لفظی و مناسبات دلالتی که در تفسیر لازم است، رعایت نکرده‌اند.



به دلیل اینکه این تأویلات متکی به نقل نیست، مصداق تأویل باطل محسوب شده و غیر قابل قبول است (همان، ص ۳۲۲).

## نقاط ضعف

### الف) خلط استفاده انحصاری و غلبه‌ای مبانی تفسیر

گرچه عمید بر استفاده انحصاری و غلبه‌ای از مبانی تفسیر توجه داشته، اما در عمل نتوانسته این دو نوع نحوه استفاده را از یکدیگر تفکیک نماید. در مبنای قرآن از تفسیر *الهدایة و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن* به‌عنوان تفسیری که فقط از مبنای قرآن سود می‌برد، و از تفسیر *المیزان* به‌عنوان تفسیری که از مبنای نقل و عقل بهره می‌برد و به‌طور غلبه‌ای از مبنای قرآن استفاده می‌کند، یاد می‌کند. در گرایش عرفانی ذیل مبحث تفسیر رمزی، از تفاسیر باطنیه و صوفیه به‌عنوان نحوه استفاده غلط ذکر کرده است. پس از آن به شرح تفسیر اشاری و شهودی روی می‌آورد که تفسیر اشاری مورد نظر او همان نحوه استفاده درست از مبانی تفسیر به‌حساب می‌آید. تفسیر شهودی همان‌طور که مؤلف اظهار کرده، مصداق تفسیر محسوب نمی‌شود و از حوزه دلالت لفظی بیرون است؛ چون که قابل انتقال به دیگری نیست، از این‌رو از موضوع بحث خارج است (همان، صص ۳۱۵-۳۲۸ و ۳۶۱-۳۷۳).

عمید دو حالت از لحاظ کاربرد غلبه‌ای و انحصاری برای مبنای قرآن و گرایش عرفانی در نظر می‌گیرد. مسلماً هنگام بیان جداگانه هر یک از انواع مبانی تفسیر، تنها حالت انحصاری آن باید ذکر شود. به تعبیر دیگر، در مبنای قرآن فقط تفسیر *الهدایة و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن* و در گرایش عرفانی فقط تفسیر باطنیه باید مطرح می‌شد؛ چون ابوزید و باطن‌گرایان فقط یک مبنا را شرط لازم و کافی برای تفسیر می‌دانند. تفاسیر *المیزان* و *غرائب القرآن* می‌بایست به طرح ایده‌آل (نحوه استفاده درست) ارجاع داده شود؛ چون این دو تفسیر علاوه بر مبنای غالبشان، ارزش سنت و گرایش‌ها را نادیده نگرفته‌اند؛ همان‌گونه که عمید در رابطه با تفسیر *المیزان* بر این امر صحنه گذاشته است (همان، ص ۳۶۸). تفاسیر صوفیه مانند تفسیر ابن‌عربی نیز در نحوه استفاده درست قرار می‌گیرد؛ چون تفسیر



ظاهری را می‌پذیرند؛<sup>۸</sup> همچنان‌که مؤلف در مورد صوفیه قائل به این امر شده است؛ «در تفسیر رمزی صوفی مذهب‌ان ظواهر آن‌طور که در مکتب باطنی مذهب‌ان از درجه اعتبار ساقط است، مورد بی‌اعتنایی قرار نمی‌گیرد.» (همان، ص ۳۲۲).

### ب) گنجاندن تفسیر اجتهادی و آداب و شرایط مفسر

از نظر وی اولین اصل اساسی قدرت تفکر و تدبر است. پس از اشاره به عقل و نیروی تفکر در وجود هر انسانی و یکسان نبودن آن در انسان‌ها و وابسته بودن آن به ظرفیت هر فردی و آیاتی در باب تعقل، می‌گوید: «رکن اساسی و پایه اصلی در فهم قرآن، همانا استفاده از عقل و فکر و مراجعه به رسول باطنی است ... اما دو پایه دیگر به منزله ابزار و وسایلی هستند که امکانات عقل و فکر را برای فهم بیشتر حقایق قرآن افزایش داده، قدرت نفوذ فهم و بینش آدمی را در نیل به مقاصد قرآن بیشتر می‌گردانند.» (همان، ص ۳۹۴).

از دید او هنگامی که مفسر از قرآن و سنت استفاده می‌کند، نقش اساسی بر عهده عقل است که مفسر مفاهیم مستور و حقایق نهفته قرآنی را به وسیله آن کنار می‌زند. همچنین دومین اصل اساسی را مقدمات علمی می‌داند و میزان فهم قرآن را به میزان آگاهی مفسر از این مقدمات علمی نسبت می‌دهد؛ «بخشی از این مقدمات مانند آنچه مربوط به علوم و قواعد زبان عربی و جنبه‌های فصاحت و بلاغت قرآن است، چنان ضرورتی دارد که بدون اطلاعات کافی درباره آنها، فهم قرآن امکان‌پذیر نخواهد بود. بخشی دیگر نیز، از قبیل دانستن شأن نزول آیات، در فهم صحیح معانی قرآن مؤثر بوده، شخص مفسر بدون اطلاع از آنها صلاحیت لازم را برای تفسیر دارا نمی‌باشد» (همان، ص ۳۹۷). پس از آن به تشریح یکایک مقدمات علمی مشغول می‌شود. به عقیده وی، این مقدمات شامل ایمان به رسالت اسلامی و دعوت قرآن، علوم و قواعد زبان عربی، تنزیل و شأن نزول آیات، مقدمات علوم قرآن، مراعات جهات لفظی و اجتناب از تطبیق، خصوصیات صنعتی و قدرت استحضار آیات متشابه است.

اصل نخست یکی از انواع تفسیر است که پیش از این بیان شد از مقدمات بحث به حساب می‌آید، و اصل دوم به آداب و شرایط مفسر اختصاص دارد. مؤلف

متوجه این مسأله نیست که مفسر هنگام اجتهاد از قرآن، سنت و عقل بهره می‌برد و ذیل مبحث «قدرت تفکر و تدبیر»، باید در صدد ذکر زیرمجموعه‌های مبانی عقل برمی‌آید تا طرح ایده‌آلش کامل‌تر می‌گردد. سخن وی در مورد آداب و شرایط مفسر بی‌ثمر و بی‌حاصل است؛ زیرا این موضوع ارتباطی با مبانی تفسیر ندارد.

#### چهارم: رفع تعارض میان داده‌های مبانی تفسیر

در حالت ایده‌آل میان داده‌های مبانی تفسیر تعارضی وجود ندارد و اگر هم تعارضی ایجاد شود، ناشی از خطای فهم فرد غیر معصوم است. هنگام مواجهه با تعارض، چهار حالت متمایز با توجه به قطعی و ظنی بودن دلالت الفاظ مبانی تفسیر قابل پیش‌بینی است: ۱- دلالت عبارات هر دو مبنا قطعی است؛ ۲ و ۳- دلالت عبارات یک مبنا قطعی است، اما دلالت عبارات مبانی دیگر جنبه ظنی دارد و بالعکس؛ ۴- دلالت عبارات هر دو مبنا ظنی است (برنجکار، ۱۳۹۱: ص ۱۳۹؛ همو، ۱۳۷۴: ص ۱۹۴).

حالت اول امکان‌پذیر نیست؛ زیرا هیچ‌گاه دو مبنا قطعی نمی‌توانند در تعارض با یکدیگر باشند؛ زیرا حقیقت یکی بیشتر نیست (رضایی، ۱۳۹۲: ص ۱۶۹). در حالت دوم و سوم، دلالت هر کدام که قطعی باشد، همان مقدم است. در حالت چهارم اولویت با هیچ یک نیست و مورد پذیرش یا رد قرار نمی‌گیرند.

تعارضی که در اینجا مطرح می‌شود ظاهری است؛ چون ذاتاً میان داده‌های نقل و عقل تعارضی وجود ندارد و برداشت و فهم اشتباه فرد غیر معصوم از معارف الهی و معارف بشری باعث می‌شود که تعارض رخ می‌دهد. ناگفته نماند که تعارض گاه میان نقل و عقل، گاه میان قرآن و سنت، و گاهی میان گرایش‌ها روی می‌دهد.

#### نقطه قوت: اهتمام به رفع تعارض صحیح در دو حالت

از نظر عمید میان وحی قطعی و عقل یقینی هرگز تضاد و اختلافی روی نمی‌دهد؛ زیرا هر دو واقع‌نما هستند و واقعیت یک چیز نمی‌تواند دوگانه باشد. تعارض میان وحی قطعی و عقل یقینی در حقیقت به منزله تعارض یک چیز با خود



آن چیز است که در نهایت به اجتماع نقیضین منجر می‌شود که وقوع آن محال و ممتنع است (عمید، ۱۳۸۷: ص ۲۵۹).

همچنین وی درباره رفع تعارض میان نقل ظنی و عقل قطعی اظهار می‌دارد: «در اکثر موارد این تعارض، به آیات و یا روایاتی برمی‌خوریم که بدون احتیاج به تأویل یا تطبیق، می‌توانیم با جمع بین ظواهر موجود، تعارض را حل نماییم» (همان، ص ۲۶۰). او دیدگاه فلاسفه، معتزله و اخوان الصفا را در زمینه اصالت رأی و اولویت عقل مربوط به همین حالت می‌داند (همان).

همان گونه که مشاهده می‌شود، مؤلف در حالتی که داده‌های نقل و عقل هر دو قطعی هستند، بدین نتیجه رسیده که هرگز تعارض در این حالت واقع نمی‌شود. همچنین در حالتی که داده‌های نقل ظنی و داده‌های عقل قطعی است، حکم به نفع قطعی صادر می‌کند.

### نقاط ضعف

الف) نادیده گرفتن یک حالت و عدم ارائه مصادیق در تمام حالات

با اندکی دقت می‌توان پی برد که عمید در میان حالات مذکور، از یک حالت چشم‌پوشی کرده و آن حالتی است که دلالت نقل قطعی بوده و دلالت عقل ظنی است. مؤلف برای روشن‌تر شدن موضوع رفع تعارض، حتی به یک نمونه از حالات چهارگانه اشاره نکرده است.

ب) وجود حالات غیر مرتبط با تعارض

عمید از میان حالات مد نظر خود، به دو حالت اشاره می‌کند که ربط چندانی با موضوع رفع تعارض ندارد: ۱- قرآن در این زمینه سکوت کرده باشد و سخنی مطابق یا مخالف آن نگفته باشد که در این صورت باید مطلب عقلی را پذیرفت. ۲- ظواهر یا نصوص قرآنی با استنتاج عقلی موافق بوده، آن را تأیید نماید. در این صورت هم اشکالی به وجود نخواهد آمد (همان، ص ۲۵۹-۲۶۰).

در حالت اولی که مؤلف ذکر کرده، قرآن درباره مطلب عقلی اظهار نظری نکرده، و در حالت دومی هم از موافقت دلالت الفاظ قرآن با مطلب عقلی گفته

شده است، پس بحث از تعارض در اینجا اشتباه است و در واقع تعارضی روی نداده است.

### ج) دوگانگی در بیان تعارض حاصل از فهم

عمید در یک جا تعارض میان داده‌های قطعی نقل و عقل را ناشی از جهل مرکب در مورد یکی از آن دو می‌داند و معتقد است یا در تشخیص وحی اشتباه روی داده، یا در استنتاج عقلی. اما در ادامه همین مطلب هنگام بررسی انواع حالات تعارض بین نقل و عقل، آن را به فهم گیرنده از نتایج عقلی اختصاص می‌دهد و فهم او را در یک طرف قضیه دخیل می‌داند (همان). مسلماً پیدایش تعارض مربوط به فهم نادرست شخص غیر معصوم است، حال یا از حیث نقل نادرست است، یا از حیث عقل.

### د) ارائه راهکار نامناسب در یک حالت

عمید در حالتی که مفاد ظاهری آیه با دلیل عقلی ظنی تعارض پیدا کند، ظاهر قرآن را به دلیل اینکه با اصل تعبد سازگارتر است، مقدم می‌داند (همان). در حالی که در این حالت چون داده‌های حاصل از عقل و نقل ظنی هستند، هیچ یک بر دیگری ترجیحی ندارد و هیچ کدام مورد قبول یا رد قرار نمی‌گیرد.

### پنجم: سیر تغییرات مبانی تفسیر

حالت ایده‌آل تاریخ تفسیر اجتهادی در شیعه با تکیه بر مبانی تفسیر به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره اول: غلبه استفاده عقل بر نقل و استفاده نامنظم از آنها با گستره زمانی ۴۶۰ تا ۱۰۹۱ق. دوره دوم: غلبه استفاده از نقل بر عقل و استفاده منظم از آنها با گستره زمانی از ۱۰۹۱ق تا امروز (برومند و جودوی، ۱۳۸۵: ص ۲۸۶).

عمید ابتدا با توجه به عنوان و موضوعات و دوری و نزدیکی آنها به منابع مستقل و غیر مستقل و منابع خاص،<sup>۹</sup> در رابطه با مبانی تفسیر نگاهی می‌اندازد<sup>۱۰</sup> و بعد از آن با معیار و ملاک مفسر، تاریخ تفسیر شیعه را بررسی می‌کند<sup>۱۱</sup> (عمید، ۱۳۸۷: صص ۸۳-۸۹ و ۱۰۵)، البته گاهی ملاک و معیار مبانی تفسیر را هم پوشش می‌دهد. او می‌گوید: «از زمان شیخ مفید، علوم شیعه و از آن جمله تفسیر، وارد



مرحله جدیدی شده، اجتهاد رونق بیشتر یافت و مفسران شیعه با توجه به روایات تفسیری، به استنباط از قرآن و احادیث همت کردند» (همان، ص ۹۹).

در توضیح این عبارت عمید می‌توان گفت در گستره زمانی ۴۰۰ تا ۶۰۰ ق، مفسران بعضی از انواع مبانی تفسیر را به‌کار برده‌اند و تفسیرشان غیر جامع بود. پس از آن تفاسیری شکل گرفت که از تمام انواع مبانی تفسیر استفاده کرده‌اند و گستره زمانی آن از ۶۰۰ ق تا به امروز است. «به تعبیر دیگر در ابتدا مفسرانی پا به عرصه ظهور گذاشتند که تفاسیر آنها چند معرفتی و چند بعدی بود و سپس دوره تفاسیر جامع شکل گرفت» (جودوی و برومند، ۱۳۹۰: ص ۱۴). مؤسس و مبتکر استفاده جامع از مبانی تفسیر شیخ طوسی است؛ چون یکی از انگیزه‌های وی برای نگارش تفسیر تبيان، نقصان تفاسیر قبلی شیعه از جهت پوشش‌دهی کلیه مبانی تفسیر بوده است (برومند و جودوی، ۱۳۸۵: ص ۲۴۲). شیخ طوسی در مقدمه تفسیر خود می‌نویسد: «از گذشته تا کنون هیچ یک از همفکران را نیافتم که تفسیرش شامل تمام آیات قرآن باشد و ضمناً به همه علوم قرآنی پرداخته باشد؛ زیرا گروهی صرفاً به روایات پرداخته‌اند، بی‌آنکه شرحی برای آن بیان کنند یا در تفسیر مبهمات آن کوشش نمایند» (طوسی، بی‌تا، ج ۱: ص ۱).

به باور عمید، دوران نهضت علمی شیعه در قرن‌های دهم و یازدهم به اوج خود می‌رسد و زمینه تحولی زیربنایی را در تفسیر به‌وجود می‌آورد (عمید، ۱۳۸۷: ص ۱۰۰). این تغییرات به‌صورت تکاملی شامل استفاده از کل مبانی تفسیر و کاربرد منظم با تقدیم نقل بر عقل است که وی در صدد تشریح این تغییر که در قرن یازدهم صورت گرفته، برنیامده است.

مؤلف در سیر تغییرات به دو دوره مهم آن توجهی نداشته و از مفسر شاخص دوره اول، شیخ طوسی و از مفسر شاخص دوره دوم، فیض کاشانی سخنی به میان نیاورده است.

## نتیجه‌گیری

بررسی و تحلیل‌های انجام شده بر روی این کتاب نشان می‌دهد که در محور شکل کلی موضوعات در ارتباط با یکدیگر، به تعداد موضوعات اصلی توجه شده، اما ترتیب آن منطقی نیست و پراکندگی و خلط میان موضوعات به وضوح دیده می‌شود. در محور یکایک موضوعات به طور مستقل از شکل کلی، توجه به معیار «مستند» در تعریف، توجه به چگونگی استفاده درست و غلط، مخالفت با دیدگاه موافقان استفاده انحصاری و اهتمام به رفع تعارض در دو حالت، از نقاط مثبت عملکرد مؤلف به شمار می‌رود. از نقاط منفی عملکرد وی می‌توان به غفلت از حوزه مطالعاتی تعریف، ناقص و نامنظم بودن سازماندهی، گنجانیدن موضوعاتی چون هرمنوتیک، ارزیابی و انواع تفسیر در سازماندهی، تأثیر نحوه استفاده بر چیدمان، خلط استفاده انحصاری و غلبه‌ای یا بیشتر در یکدیگر، عدم عرضه یک حالت رفع تعارض، دوگانگی در بیان تعارض حاصل از فهم و مطرح نکردن دو دوره زمانی سیر تغییرات اشاره کرد.

## پی‌نوشت‌ها

۱- انواع تفسیر با توجه به نحوه دریافت مفسر، بر دو گونه است: ۱- لدنی، ۲- اکتسابی. این دومی با توجه به تفاوت درجات و سطوح قوای فکری مفسر و نوع استفاده از آن بر دو گونه است: الف) اکتسابی- ابتدایی، ب) اکتسابی- عالی (اجتهادی) (جودوی و برومند، ۱۳۹۰: ص ۱۱). یکی از موضوعات مهم تفسیر اجتهادی، تفسیرشناسی است. در تفسیرشناسی از چگونگی، تولد، رشد و تحولات، روش و ... سخن گفته می‌شود که مبانی تفسیر یکی از موضوعات داخلی آن به شمار می‌رود.

۲- جهت سهولت هر جا مبانی تفسیر ذکر شود، منظور مبانی تفسیر اجتهادی است.

۳- نقد و بررسی به معنای مطالعه و تحقیق روی اثری (یا هر چیزی) با هدف کشف معایب و محاسن آن است.

۴- عمید دو عنوان «مبانی و روش‌های تفسیر» و «روش‌شناسی تفسیر» را برای کتابش برگزیده است. قرار گرفتن روش در عنوان به دلیل اینکه در لسان روش‌شناسان بر چند معنا دلالت می‌کند، بر ابهام کار می‌افزاید؛ چون اگر روش به معنای خاص اطلاق شود،



بخشی از تفسیرشناسی محسوب می‌شود و اگر به معنای عام اطلاق شود، استفاده هم‌عرض آن با مبانی اشتباه است. وی به تفاوت دو واژه «مبنا» و «روش» نپرداخته و هر دو را مترادف انگاشته است. ریشه لغوی واژه روش به معنای راه، طریقه و حرکت نمودن است (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۸: ص ۱۰۹۴؛ عمید، ۱۳۸۹: ص ۵۸۵) و در اصطلاح، مجموع وسایل و راه‌هایی است که رسیدن به غایتی را ممکن می‌سازد (ساروخانی، ۱۳۷۰: ص ۴۴۶). هر علمی یک روشی دارد، پس برای رسیدن به هدف هر علمی باید مراحل را طی نمود. ورود روش به حوزه تفسیر بدین معناست که تفسیر قرآن یک هدف ویژه‌ای دارد که با گذر از دو مرحله تفسیر موضوعی و تفسیر ترتیبی می‌توان به آن دست یافت. بنابراین کاربرد عنوان روش برای نقل و عقل نادرست است؛ زیرا در برابر آن گام‌ها و مراحل وجود ندارد و ریشه لغوی روش این بار معنایی را نمی‌پذیرد. کاربرد واژه مبنا برای نقل و عقل صحیح است؛ چرا که آن دو پایه، بنیان و زیربنایی‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۳: ص ۱۷۷۴؛ عمید، ۱۳۸۹: ص ۹۰۷) که با تکیه بر آن دو می‌توان به تفسیر پرداخت. در این صورت است که معنای لغوی با معنای اصطلاحی متناسب و سازگار است. از این‌رو روش تفسیر و مبانی تفسیر دو موضوع جداگانه تفسیرشناسی به حساب می‌آیند.

۵- در زمینه نقد و بررسی سایر کتب مبانی تفسیر نمونه‌هایی وجود دارد که از آن جمله می‌توان به مقاله «تحلیل و نقد کتاب بحوث فی أصول التفسیر و مناهجه» از سید هدایت جلیلی اشاره کرد.

۶- مطالبی همچون نظریه طبری و ابن عباس، شرایط و آداب تفسیر، دیدگاه تفسیری و روش تفسیر و مفسران در جای مناسب قرار نگرفته و به مقدمه عودت داده می‌شود.

۷- بعضی از موضوعات تفسیرشناسی عبارت‌اند از: تعریف تفسیر، تاریخ تفسیر، انواع تفسیر، مبانی تفسیر، مراحل تفسیر و ارزیابی تفسیر.

۸- قطعاً در این تفاسیر مطالب نادرست وجود دارد که نیازمند ارزیابی است. مثلاً گاه به‌جای تفسیر از تأویل بدون استناد به نقل سخن گفته‌اند.

۹- منابعی که در ارتباط با مبانی تفسیری مفسران به نگارش درآمده است.

۱۰- در پایان این مرحله بار دیگر از منابع مستقل و غیر مستقل سخن می‌گوید که آثار قدمای شیعه و آثار جدید در علوم قرآنی ربط وثیقی با موضوع سیر تغییرات ندارد (عمید، ۱۳۸۷: ص ۱۰۳-۱۰۴).

۱۱- از بررسی تاریخ تفسیر غیر شیعه صرف نظر می‌شود.



## منابع و مأخذ

۱. برنجکار، رضا (۱۳۹۱)، روش‌شناسی علم کلام، قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث.
۲. برنجکار، رضا (۱۳۷۴)، «ماهیت عقل و تعارض عقل و وحی»، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۳ و ۴، صص ۱۸۴-۲۰۴.
۳. برومند، محمدحسین (۱۳۸۴)، نقد و بررسی روش‌های تبیین حقانیت قرآن، قم: عرش اندیشه.
۴. برومند، محمدحسین؛ جودوی، امیر (۱۳۸۵)، نقدی بر کتاب التفسیر و المفسرون، قم: عرش اندیشه.
۵. جودوی، امیر؛ برومند، محمدحسین (۱۳۹۰)، بررسی مقاطع زمانی تاریخ تحلیلی تفسیر شیعه، یزد: انتشارات دانشگاه یزد.
۶. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغتنامه دهخدا، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۷. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۹۲)، منطق تفسیر قرآن (۲): روشها و گرایشهای تفسیری قرآن، قم: مرکز ترجمه و نشر بین‌المللی المصطفی.
۸. ساروخانی، باقر (۱۳۷۰)، دایرة المعارف علوم اجتماعی، تهران: دانشگاه تهران.
۹. طوسی، محمدبن حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۰. عمید، حسن (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی عمید، تهران: راه رشد.
۱۱. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷)، مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، چاپ ششم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۲. مطهری، مرتضی (۱۳۸۱)، کلیات علوم اسلامی، تهران: انتشارات صدرا.